

پاسخ دکتر محمد محمدرضایی به مدعیات دکتر عبدالکریم سروش

در مسأله «خدا به هر دردی نمی‌خورد»

چندی پیش به مناسبت انتشار ویروس کرونا در ایران و جهان، مصاحبه‌ای از دکتر عبدالکریم سروش، تحت عنوان "خدا به هر دردی نمی‌خورد" در رسانه‌های مجازی منتشر شد. ایشان در آن مصاحبه، مطالبی را مطرح نموده‌اند که نیاز به نقد و بررسی بیشتری دارد. اینجانب ابتدا آن مطالب را بیان و سپس نظرات خود را در قالب نقد و بررسی مطرح خواهم نمود تا مخاطبان و خوانندگان عزیز خود به قضاوت بپردازند.

سرفصل مطالب دکتر سروش:

- هیچ دلیل عقلی و نقلی معتبری نداریم که امام مدفون در خاک، صدای زائران را بشنود و به آنها پاسخ بدهد و یا اساساً قدرت برآوردن حاجات آنها را داشته باشد.
- آتش غرب‌زدگی توسط برخی افراد نادان همه چیز غربی را از غربال انکار گذارند، علوم انسانی غربی را و حالا طب غربی را.
- این که در زمان میرزای شیرازی، شیعیان با خواندن زیارت عاشورا وبا را برطرف کردند، قطعاً دروغ بوده و یک دروغ تفرقه‌افکنانه است که یک نوع خداپرستی قبیله‌گرایانه را تبلیغ می‌کند.
- خدا به هر دردی نمی‌خورد و این که شما در هر حادثه‌ای پای خدا را به میان بکشید، قطعاً خطا است. خدا به درد تنهایی روح می‌خورد، به درد عاشقی می‌خورد.
- امید ضعیفی دارم که مساله شرّ در الهیات اسلامی همانند الهیات غربی جدی گرفته شود. با مساله شرور باید ارتباط خود را با خدا از نو تعریف کنیم.

تفصیل مطالب همراه با نقد و بررسی:

"امامان، صدای زائران را نمی شنوند"

دکتر سروش می گوید:

"هیچ دلیل عقلی و نقلی معتبری نداریم که این خفتگان در زیر خاک، خواه امام، خواه خواهر امام صدای زائران را می شنوند و به آنها پاسخ می دهند و یا اساساً قدرت برآوردن حاجات آنها را دارند. ...

من مشکلی ندارم، با این که آدمیان به بزرگان خود احترام بگذارند و حتی به قبور آنها احترام بگذارند. اما قصه حرمت نهادن و ستایش کردن چیزی است و قصه حاجت خواستن و شفا خواستن چیز دیگری است، اینها را باید از یکدیگر جدا کرد" (ص ۱).

نقد:

برخلاف دیدگاه آقای سروش، آیات و روایات، دلالت بر آن دارند که پیامبر گرامی اسلام(ص) و حضرات معصومین که به جهت عنایت ویژه خداوند به آنها و به جهت مقام و منزلت آنها نزد خداوند هم سخن ما را می شنوند و هم می توان از آنها درخواست نمود که برای آموزش ما به درگاه خداوند دعا کنند.

دلایل:

خداوند، دعای اولیاء الله را اجابت می کند.

پیامبر گرامی اسلام(ص) در حدیث قرب نوافل به مقامات اولیاء الله چنین اشاره می کند: بنده من بر اثر انجام فرائض و نوافل به مقامی می رسد که محبوب من می شود، وقتی محبوب من شد، من گوش او می شوم که با آن می شنود و چشم او می شوم که با آن می بیند و زبان او می گردد که با آن سخن می گوید و دستش می شوم

که با آن می‌گیرد. هرگاه مرا بخواند، اجابت می‌کنم و اگر چیزی از من بخواهد می‌بخشم (ان دعانی، اجبته و این سالتنی اعطیته) (کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲).

قرآن، به امور خارق‌العاده و کراماتی اشاره می‌کند که از سوی انبیاء و بندگان خاص خدا به انجام می‌رسد. اینک به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف. حضرت یوسف، به فردی (برادرش) مأموریت داد که به نزد پدر خود، حضرت یعقوب که از فراق او نایبنا شده بود، برود و پیراهن او را بر چهره پدر بیفکند تا بینایی خود را بازیابد. قرآن در این باره می‌فرماید:

"فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْفَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بِصَيْرًا فَقَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ" (یوسف، ۹۶)،

"پس چون مزده‌رسان آمد آن [پیراهن] را بر چهره او انداخت، پس بینا گردید، گفت: آیا به شما نگفتم که بی‌شک من از [عنایت] خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید."

ب. هنگامی که حضرت سلیمان به یاران خود اشاره می‌کند که کدام یک از شما می‌تواند تخت بلقیس را برای من بیاورد، یکی از یاران او به نام آصف بن برخیا که به علمی از کتاب الهی دانا بود، در یک چشم برهم زدن تخت بلقیس را حاضر نمود.

قرآن می‌فرماید:

"قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ" (نمل، ۴۰)،

"کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت من آن را پیش از آنکه چشم خود را برهم زنی، برایت می‌آورم. پس چون [سلیمان] آن [تخت] را نزد خود مستقر دید، گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است."

ج. امور خارق‌العاده‌ای که از جانب حضرت مسیح به اذن و قدرت الهی انجام شده است: مانند ساختن پرنده‌ای از گل، زنده کردن مردگان، شفا دادن کور مادرزاد و بیماران لاعلاج و ... (آل عمران، ۴۹)،

بنابراین، براساس این آیات، انجام امور خارق‌العاده از سوی انبیاء الهی، امری عادی و مورد قبول قرار گرفته است.

توسل به انبیاء و اولیاء الهی

قرآن، از مومنین می‌خواهد که جهت استغفار گناهان و طلب حاجات به انبیاء و اولیاء الهی متوسل شوند.

"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ" (مائدة، ۳۵)،

"ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و به او [توسل و] تقرب جوئید و در راهش جهاد کنید، باشد که رستگار شوید."

برای تقرب به خدا وسایل و اسباب گوناگون وجود دارد که از جمله آنها توسل به دعای پیامبران الهی است.

برای نمونه هنگامی که فرزندان حضرت یعقوب به خطای خود پی بردند، پیش پدر آمدند و از او خواستند که از خدا برای آنها طلب آمرزش کند.

"قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ" ، "قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ" (یوسف ۹۷-۹۸)،

"گفتند: ای پدر برای گناهان ما آمرزش خواه که ما خطاکار بودیم" ، "گفت: به زودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است."

همچنین قرآن در آیه‌ای دیگر بیان می‌کند کسانی که بر خود ستم کردند، به نزد پیامبر(ص) می‌آمدند و از خدا طلب آموزش می‌کردند و پیامبر(ص) هم برای آنها استغفار می‌کرد، "وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ" .

بنابراین، ما براساس این آیات می‌توانیم از انبیاء و اولیاء الهی بخواهیم که در حق ما دعا کنند، همان گونه که در زمان رسول خدا(ص) و حضرت یعقوب این کار به انجام رسید.

حال ممکن است سوال شود که این توسلات در زمان حیات پیامبر(ص) و ولی خدا صورت گرفته، ولی توسل بعد از وفات آنها صحیح نیست.

در پاسخ می‌توان گفت که حقیقت و اثربخشی انسان به روح اوست، نه جسم، و این روح در حیات برزخی به حیات خود ادامه می‌دهد، "وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ."

در ضمن قرآن به صراحت بیان می‌نماید که شهدا زنده‌اند و نزد پروردگار خود روزی می‌خورند و پیامبران و امامان معصوم که افضل از شهداء هستند، بعضاً خود نیز در زمره شهداء بوده‌اند.

در ضمن همه ما در نمازهای واجب روزانه، بر پیامبر گرامی اسلام(ص) سلام می‌فرستیم، "السلام علیک ایها النبی و رحمه الله و برکاته"، اگر ایشان سلام ما را نشنود که لغویت در کلام لازم می‌آید (شایسته ذکر است هنگامی که اینجانب به مناسبتی با برخی از عالمان وهابی گفت و گو می‌کردم به آنها گفتم که پیامبر(ص) زنده است و جواب سلام ما را می‌شنود، زیرا ما در نماز به او سلام می‌کنیم، ایشان در پاسخ گفت: پیامبر(ص) فقط سلام ما را می‌شنود، ولی حاجات دیگر ما را نمی‌شنود).

بنابراین، براساس دلایل فوق توسل به پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) که جان پیامبر(ص) هستند و خداوند عنایت خاص به آنها داشته و پلیدی را از آنان برطرف نموده است، "يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" در زمان حیات و ممات آنان صحیح است و آنها هم صدای ما را می‌شنوند و هم در صورت مصلحت، خداوند دعای آنان را مستجاب می‌فرماید.

از جناب آقای دکتر عبدالکریم سروش می‌خواهم که در باب اعتقادات تشیع و توسل به پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) و اولیاء الله با تأمل و تفکر بیشتری سخن بگویند (در ضمن جهت مطالعه بیشتر در باب توسل و شفاعت و عقاید وهابیت به کتاب‌های استاد محترم حضرت آیت الله العظمی جعفر سبحانی مراجعه شود).

انکار طب و علوم انسانی غربی

دکتر عبدالکریم سروش در بخشی از مصاحبه بیان می‌کند:

"همین آتش غرب زدگی توسط برخی از افراد نادان پس از انقلاب دامن زده شد و همه چیز غربی را دوباره از غربال انکار گذراندند و هیچ چیز را باقی نگذاشتند، علوم انسانی غربی را و حال طب غربی را."

نقد:

طب غربی اولاً دستاورد کل بشریت است، نه تنها غربیان و ثانیاً بزرگان و مراجع تقلید در حوزه کرونا هیچ کدام طب غربی را انکار نکرده، بلکه همواره سفارش کرده‌اند که دستورات پزشکی را رعایت نمایید.

همچنین پیامبر اسلام(ص) به مسلمانان سفارش می‌کنند که علم و حکمت را که گمشده مومن است، هر کجا یافتید حتی از دست کافران و مشرکان بگیرید و نیز علم را طلب کنید، هرچند که در چین باشد، "أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصَّيْنِ" و یا اینکه پیامبر(ص) طلب علم را بر هر مسلمانی واجب کرده است؛ حال چگونه پیروان واقعی او می‌توانند با دانش و علم، سر ستیز داشته باشند!؟

اما قصه علوم انسانی غربی، قصه دیگری است، طبق دستورات عقل و سفارشات حضرات معصومین اگر سخن حقی در آنها وجود دارد، مورد پذیرش، ولی اگر مطالب نادرست و غیر واقعی تحت نقاب علوم انسانی مطرح شود، قابل پذیرش نیست.

سردمداران علوم انسانی غربی، اولاً این علوم را براساس مادی‌گرایی و تجربه‌گرایی محض بنا نموده و ثانیاً انسان را که موضوع این علوم است، حیوانی برخاسته از تنازع بقاء و بریده از مبداء و منتها می‌دانند ... مسلماً دانشی که براساس این مبانی شکل بگیرد، نمی‌تواند تصویر درستی از انسان ارائه بنماید.

اینک به سخنان برخی از پدران علوم انسانی غربی اشاره نموده تا خود قضاوت نمایید که آیا با این نظریات نادرست، می‌توان واقعاً علوم انسانی صحیحی داشت؟

دیدگاه **دیوید هیوم اسکاتلندی** (۱۷۱۱-۱۷۷۶) که تأثیر زیادی بر جریان تجربه‌گرایی علمی داشته است و می‌توان او را پدر تجربه‌گرایی جدید نامید، در عبارتی به روشنی می‌گوید: "اگر کتابی درباره الهیات یا مابعدالطبیعه مدرسی در دست بگیرم، می‌پرسم آیا در آن هیچ استدلال انتزاعی درباره کمیت یا عدد هست؟ آیا استدلال تجربی درباره واقعیات و موجودات در آن هست؟ اگر پاسخ منفی است، پس آن را در آتش افکنید، چون چیزی جز سفسطه در این کتاب وجود ندارد (Hume.An) Enquiry Concerning human understanding.p۱۶۵).

روشن است که براساس این تعبیر، هیوم به امور ماوراءطبیعی از جمله خدا، عالم غیب و آخرت و ... اعتقادی ندارد. او کسی است که به صراحت اظهار می‌دارد که همه معرفت ما از تجربه حاصل و به تجربه ختم می‌شود ... سوال این است که آیا این نظریه واقعاً علمی و نظریه مخالف آن غیر علمی است؟ و آیا مخالفت مستدل با این نظریه، مخالفت با علوم جدید است؟

کارل پیرسون (۱۸۵۷-۱۹۳۳) استاد دانشگاه لندن که تأثیر زیادی در تبیین‌های طبیعت‌گرایانه علمی دارد، می‌گوید: روش علمی، تنها طریق و مدخل واقعی به کل قلمرو معرفت است" (محمدرضایی، الهیات فلسفی، ص ۳۷).

براساس این دیدگاه، روش تجربی و میکانیکی علمی، تنها طریق کشف حقایق عالم است و اموری که از طریق روش علمی نتوان درباره آن داوری نمود، از قلمرو معرفت انسانی، خارج هستند. در نتیجه مابعدالطبیعه و دین خارج از معرفت بشری قرار می‌گیرند.

اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷) فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی که معمولاً او را بنیانگذار جامعه‌شناسی جدید و فلسفه پوزیتیویسم می‌دانند، بر آن است که روش پوزیتیویستی و تجربی، برترین روش و آخرین مرحله تکامل و تحول ذهن انسانی است. او دوران تفکر بشر را سه مرحله می‌داند: مرحله ربانی، مرحله فلسفی و مرحله تجربی. براساس دیدگاه او، دوران دو مرحله ربانی و فلسفی به سرآمده است و ادیان موجود، محصول مرحله خاصی از تحول ذهن آدمی است که اکنون زمان آن گذشته است. ذهن علمی و

اندیشه اثباتی (تجربی) دیگر نمی‌تواند به الوهیت و موجودات ماوراءطبیعی باور داشته باشد
(Louis.p.pojman,philosophy of Religion, p۹۲).

امیل دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷) جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، معتقد است که "قوانین و اخلاقیات، کار و تفریح، علم و فرهنگ و از همه مهمتر دین، زاده اجتماع است. همچنین منشاء همه ادیان بزرگ و کوچک توتم‌پرستی است و پرستش توتم، نمادی از پرستش جامعه است. بنابراین، آنچه در همه ادیان مورد پرستش قرار می‌گیرد و نیروها و ویژگی فراطبیعی به آن نسبت داده می‌شود، چیزی جز جامعه نیست. اما مردم تصور می‌کنند که موجودی الوهی را می‌پرستند که در فراسوی جهان قرار دارد و می‌تواند به خواسته‌های آنان پاسخ و مشکلات آنان را حل کند (محمودی، "خاستگاه دین"، در کتاب محمدرضایی و دیگران، جستارهایی در کلام جدید... ص ۲۰۱) (یعنی خدا همان جامعه است که متدینان به اشتباه او را موجود ماوراءطبیعی قلمداد می‌نمایند.

کارل مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳) اقتصاددان و جامعه‌شناس بزرگ آلمانی که در تحولات فکری و اجتماعی سیاسی قرن بیستم بسیار تأثیر داشته است، معتقد است:

۱. انسان سازنده دین است، نه دین سازنده انسان
۲. دین افیون مردم است
۳. من از همه خدایان بیزارم (آردن، ریمون، مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ص ۳۸۱).

زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹) عصب‌شناس اتریشی که پدر علم روانکاوی شناخته می‌شود، معتقد است که دین و خدا جلوه‌گریزه سرکوب شده جنسی است و نیز تصور خدا نتیجه فرافکنی تصور پدر درون خود انسان است، اما این تصور، خرافه و افسانه‌ای بیش نیست و آسمان تهی است (محمودی، ابوالفضل، خاستگاه دین، در کتاب محمدرضایی، محمد و دیگران جستارهایی در کلام جدید... ص ۱۸۷؛ توسلی، غلام عباس، نظریه‌های جامعه‌شناسی، ص ۶۲ و ۱۸۷).

علوم انسانی اسلامی بدین معناست که با چشمانی باز و عقلانیت لازم، روش و آیین پدران علم جدید را مورد نقادی قرار داده و با دلیل و برهان معلوم سازیم که آنان بر راه صحیحی حرکت نکرده‌اند و در مقابل آنها تفسیرها و نظریه‌پردازی‌های درستی به عمل آوریم.

حال سؤال این است که این پدران علم جدید با این افکار نادرست، صلاحیت تدوین علوم جدید را داشته‌اند؟ آیا ما باید این افکار نادرست و غیر علمی را با تبلیغات به عنوان نظریات علمی، دانسته و نظریه‌های مخالف این تئوری‌ها را غیر علمی و دخالت ایدئولوژی در دین قلمداد کنیم و ذهن و روان دانشجویان خود را آکنده از این نظریات به اصطلاح نادرست علمی نموده و هرگونه مخالفت با آنها را دخالت دین در عرصه علم تلقی نماییم؟ آیا پیروی از این پدران علوم انسانی جدید که ملحد و تجربه‌گرا و مادی‌گرا هستند، یادآور این آیات قرآن نیست: "وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۗ أُولَئِكَ كَانَ أَبَاؤُهُمْ لَّا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ" (بقره، ۱۷۰).

و چون کفار را گویند: پیروی از شریعت و کتابی که خدا فرستاده کنید، پاسخ دهند که ما پیرو کیش پدران خود خواهیم بود. آیا بایست آنها تابع پدران باشند، گرچه آن پدران بی‌عقل و نادان بوده و هرگز به حق و راستی راه نیافته باشند؟

"وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۗ أُولَئِكَ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ" (لقمان، ۲۱)، "و هنگامی که به آنان گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید!»، می‌گویند: «نه، بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم!»، آیا حتی اگر شیطان آنان را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می‌کنند)؟!".

هنگامی که پیامبر گرامی اسلام(ص)، برخی از مردم را دعوت به آیین عقلانی و درست می‌نمود، می‌گفتند که ما از آیین و برنامه‌های پدرانمان پیروی می‌کنیم. قرآن می‌فرماید آیا تبعیت کورکورانه از پدران که خود بر راه صحیح نبودند، امر درستی است؟ به نظر می‌رسد که پدران علم جدید که براساس روش صرفاً علمی و تجربه‌گرایانه اصول و حیانی و ماوراءطبیعی را تبیین و تفسیر کرده، بر روش صحیح و درستی حرکت ننموده‌اند. بنابراین، اگر هم مخالفتی با برخی از یافته‌های علوم انسانی غربی می‌شود، به دلایل فوق است.

خداپرستی قبیله‌گرایانه و دروغ بودن قرائت زیارت عاشورا و توسل به امام حسین(ع) جهت رفع وبا.

دکتر سروش در بخشی دیگر از مصاحبه می‌گوید:

"در زمان میرزای شیرازی در نجف وبایی آمد، ایشان پیام داد و گفت من مجتهدم، من نیک خواهم، سخن از گزافه نمی گویم. شیعیان بروند زیارت عاشورا را بخوانند تا شرّ و با کاسته شود، شیعیان رفتند و زیارت عاشورا را خواندند و پس از آن شیعیان از وبا مصون ماندند..."

من کاری به راست و دورغ این حادثه ندارم. قطعاً دروغ است ... اولاً دروغ داریم تا دروغ. این نوع دروغ تفرقه افکن است. یک خداپرستی بسیار خودخواهانه و قبیله گرایانه‌ای در درون این قصه نهفته است که گویا بندگان خدا برای او فرق دارند، به کمک این یکی می‌رود، ولی به کمک آن یکی نمی‌رود. والله این گونه دینداری قابل تایید نیست و من از موضع روشنفکران دیندار به همه دوستان و همه کسانی که سخن من را می‌شنوند می‌گویم که اینها نه جزء ذات دین است، و نه جزء اعراض دین.

نقد:

از این مطلب دکتر سروش دو مطلب مهم استفاده می‌شود:

این خبر که "مردم و از جمله شیعیان اگر دعا کنند، و خدا مستجاب کند، دروغ است."

این که "خدا به برخی از بندگان توجه و به برخی دیگر بی‌توجه باشد، خداپرستی قبیله‌گرایانه است."

به نظر می‌رسد هر دو استنباط دکتر سروش، برخلاف آموزه‌های قرآنی است.

در ابتدا به مطلب دوم اشاره می‌کنیم. جناب آقای سروش، خداوند رحمان و رحیم، لطف خود را به انسان‌ها در قالب وحی از طریق پیامبران ارزانی داشته است. مردم با این هدایت الهی به دو گونه برخورد می‌کنند:

برخی از انسان‌ها با دیدن معجزات الهی با آغوش باز پیامبر و پیام الهی او را می‌پذیرند و در رکاب او علیه ظالمان و مفسدان مبارزه می‌کنند.

دسته دیگر از انسان‌ها که از هوی نفس تبعیت کرده با پیامبر و پیام او به مخالفت برخاسته و کمر همت به نابودی آنها می‌گمارند و در این راه از هیچ جنایتی دریغ نمی‌ورزند. قرآن از دسته اول به عنوان شاکر و مومن و از دسته دوم به عنوان کافر و کفور یاد می‌کند.

"إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا" (انسان، ۳)،

"ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس."

"هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ" (تغابن، ۲)،

"او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد) گروهی از شما کافر و گروهی مؤمن هستند، و خداوند به آنچه می‌دهید، بینا است."

خداوند، دسته کافران را مذمت و سرزنش نموده و به آنها وعده عذاب می‌دهد و از این‌رو دشمن خود می‌داند و دسته مومنان را تشویق و تایید و آنها را دوست خود دانسته و به آنها وعده بهشت می‌دهد.

آیاتی در ارتباط با گروه مومنان:

"إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ" (مائده، ۶۹)،

"آنها که ایمان آورده‌اند و یهودیان و صابئان و مسیحیان هرگاه ایمان به خداوند یگانه و روز جزا بیاورند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد."

"اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ فِيهَا خَالِدُونَ" (بقره، ۲۵۷)،

"خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنها را از ظلمت‌ها، به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند."

همچنین قرآن در آیاتی می‌فرماید: خدا، محسنین، مطهرین، توابین، متقین و صابرين و متوکلین و مقسطین را دوست دارد.

"إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ" (بقره، ۱۹۵)

"خداوند، نیکوکاران را دوست می‌دارد"

"فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ" (آل عمران، ۷۶)،

"خداوند پرهیزکاران را دوست دارد."

اینک آیاتی در ارتباط با کفران و مفسدان

"وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ" (نغابن، ۱۰)،

"اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می‌مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است."

"۲- وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ" (بقره، ۲۵۷)،

"(اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند، آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند."

همچنین قرآن در آیاتی می‌فرماید: خداوند، کفران، ظالمان و مفسدان، مسرفان و مستکبران را دوست ندارد و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید اگر خدا را دوست دارید از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.

"فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ" (آل عمران، ۳۲)،

"خداوند کفران را دوست نمی‌دارد"

"وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ" (آل عمران، ۵۷)،

"و خداوند، ستمکاران را دوست نمی‌دارد"

"وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ" (مائده، ۶۴)،

"و خداوند مفسدان را دوست ندارد."

جناب آقای دکتر سروش، اصولاً فلسفه بهشت و دوزخ و عدالت خدا، دلالت بر آن دارد که انسان‌ها در این عالم در پذیرش سخنان حق به اختیار خود برابر نیستند، برخی مفسد و کافر و برخی دیگر مومن و پرهیزکارند و از این رو، عدالت خداوند اقتضاء می‌کند که به دو شیوه متفاوت با آنها برخورد نماید.

قرآن به صراحت در این باره می‌فرماید که ما مومنان و صالحان را همسان مفسدان قرار نمی‌دهیم و اگر کسانی فکر کنند که آنها در نزد خدا برابرند، چه بد داوری کرده‌اند. به عنوان نمونه به آیات ذیل توجه فرمایید.

"۱- أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ" (ص، ۲۸)،

"آیا کسانی را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم، یا پرهیزگاران را همچون فاجران!"

"۲- أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ" (جاثیه، ۲۱)،

"آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند، گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند، قرار می‌دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می‌کنند."

بنابراین، از نظر قرآن بندگان خدا در پیشگاه خداوند برابر نیستند، زیرا برخی از آنان با اختیار خود راه فساد و تباهی را انتخاب کرده و در زمره کافران و مورد مذمت خدا قرار گرفته‌اند که جایگاه آنان دوزخ است و برخی دیگر با اختیار و تعقل خود راه ایمان و عمل صالح را برگزیده‌اند و در زمره نیکوکاران و تقوایپیشگان و مورد محبت خدا قرار گرفته‌اند و جایگاه آنها بهشت برین است. البته رحمانیت خداوند اقتضاء می‌کند که حتی کافران نیز از رزق و روزی و نعمت دنیوی بهره‌مند شوند، شاید که روزی به راه مستقیم هدایت یابند و یا راه بهانه‌جویی بسته شود، "وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ".

این سخن دکتر سروش که "اگر خداوند تفاوتی بین بندگان قایل شود و حاجات یکی را بپذیرد و حاجات دیگری را نه و یا به کمک یکی برود و به کمک دیگری نه، خداپرستی قبیله‌گرایانه است"، به هیچ وجه با آموزه‌های قرآنی سازگاری ندارد. خداوند دوست مومنان و دشمن کافران است و جایگاه مومنان بهشت و جایگاه کافران دوزخ است.

اما در باب مدعای دیگر ایشان که توسل به امام حسین (ع) (قرائت زیارت عاشورا) در رفع بیماری و یا قطعاً دورغ است.

البته پاسخ به این مدعای ایشان در بخش توسل به انبیاء و اولیای الهی داده شد. ولی به اجمال عرض می‌کنم کسانی که خداوند را از سر اخلاص بخوانند و یا برای برآورده شدن حاجات خود به انبیاء و اولیای الهی متوسل شوند، در صورت مصلحت، حاجات آنها برآورده می‌شود و جای انکار ندارد.

قرآن در این باره می‌فرماید: خداوند دعای هر دعا کننده‌ای را اجابت می‌کند، البته اجابت دعا، مشروط به دعا کردن است.

"وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ" (بقره، ۱۸۶)،

"و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤال کنند، بگو من نزدیکم! دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند)".

و یا در آیه‌ای دیگر می‌فرماید :

"وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ" (غافر، ۶۰)،

"پروردگار شما گفته است، مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم، کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند، به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند."

و یا در آیه دیگر می‌فرماید :

"قُلْ مَا يَعْزُبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا" (الفرقان، ۷۷)،

"بگو پروردگار من برای شما اجری قائل نیست، اگر دعای شما نباشد، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد."

قرآن در این آیات به صراحت اشاره می‌کند که اجابت حوایج مردم مشروط به خواندن خدا است. اگر کسانی خداوند را نخوانند، بالطبع حاجات آنها نیر برآورده نمی‌شود. این امر مرهون قابلیت قابل است، نه قاعلیت فاعل.

از این رو، حضرت ذکریا از خداوند طلب فرزند کرد و خداوند نیز حاجات او را برآورده نمود، "وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَّا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ" (انبیاء، ۸۹)،

"و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد) پروردگار من! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی."

و در آیه دیگر دعای حضرت ایوب را برآورده می‌فرماید:

"فَاسْتَجِبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَأَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ" (انبیاء، ۸۴)،

"ما دعای او را مستجاب کردیم، و ناراحتی‌هایی را که داشت، برطرف ساختیم، و خاندانش را به او بازگرداندیم، و همانندشان را بر آنها افزودیم، تا رحمتی از سوی ما باشد، و تذکری برای عبادت‌کنندگان."

این سنت الهی است که هر کسی خدا را بخواند در صورت مصلحت، دعای او به اجابت می‌رسد. بنابراین، عنایت خاص الهی هنگامی ممکن می‌شود که بنده قابلیت لازم را داشته باشد و الا از طرف خدا همواره فیض آماده است.

نتیجه این که اگر شیعیان، متوسل به امام حسین (ع) شوند و از او بخواهند که در حق آنها دعا کند تا مورد عنایت خاص الهی قرار گیرند یا بیماری آنها برطرف گردد، جای انکار ندارد، همان گونه که فرزندان حضرت یعقوب برای آمرزش خود به پدر متوسل شدند تا در حق آنها دعا کند و همان گونه که پیراهن حضرت یوسف چشم پدر را بینا نمود. نیز اعطای فیض و عنایت الهی در صورتی که قابلیت قابل ظرفیت

آن را داشته باشد، برخلاف عدالت الهی نیست. پس محتوای سخن منقول از میرزای شیرازی جای انکار ندارد که ایشان به صراحت می‌گویند قطعاً دروغ است.

خدا به هر دردی نمی‌خورد

۴- دکتر سروش در بخشی دیگر از مصاحبه خود مطرح می‌کند:

"آن خدای دین معیشت‌اندیش که خلاءهای زندگی‌شان را پر می‌کرد، آن خدا اکنون غائب است. آن خدا هیچ وقت حاضر نبوده است. فکر می‌کردند حاضر است، فقط در خیال آنها حاضر بوده است. هر اتفاقی که می‌افتاد، می‌گفتند خدا کرده است. می‌گفتند خدا به من یک دختر داده، خدا جان من را حفظ کرده. البته در این که علت العلل خداوند است، بحث و شکی نداریم. اما این که در هر حادثه خاصی شما پای خداوند را به میان بیاورید و آن را در عرض علل طبیعی بنشانید، خطا است. ...

خدا به هر دردی نمی‌خورد، به درد تنهایی روح می‌خورد، به درد عاشقی می‌خورد و به درد پرستش و ستایش می‌خورد و همه ما عمیقاً به این نقش‌ها احتیاج داریم و ... اکنون برای توازن با زندگی مدرن باید خدایی را که قبلاً در حاشیه بود، به متن بیاوریم."

نقد:

از این مطلب دکتر سروش دو نکته برمی‌آید:

خدا به هر دردی نمی‌خورد و ما نمی‌توانیم در هر حادثه‌ای که اتفاق می‌افتد، پای خدا را به میان بکشیم.

خدا فقط به درد تنهایی و عشق بازی و پرستش ما می‌خورد.

در پاسخ ایشان می‌توان گفت که این مدعیات برخلاف دلایل عقلی و نقلی معتبر است، زیرا ما سوی الله که موجوداتی ضعیف و فقیرند هم در لحظه حدوث و هم در لحظه بقاء به خداوند احتیاج دارند. این گونه نیست که مخلوقات فقط در لحظه حدوث به خداوند نیاز داشته باشند. بلکه در هر لحظه از عمر و بقاء خود به قوت و نورانیت الهی موجودند. از این رو در هر حادثه‌ای، باید پای خدا را به میان کشید. البته علت حقیقی بودن خدا در هر حالتی منافاتی با افعال اختیاری انسان ندارد.

اینک دلایل قرآنی و روایی که علت حقیقی هر حادثه‌ای خداوند است و در هر حادثه‌ای، باید پای خدا را به میان کشید:

اعتقاد به توحید، دلالت بر آن دارد که خالق و مدبر همه عالم و همه موجودات و هر اتفاقی، خداوند است، "قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ" (الرعد، ۱۶)، "بگو خدا خالق همه چیز است و او است یکتا و پیروز! و نیز خداوند مدبر و کارگردان همه هستی است."

"الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" (حمد، ۲)، "ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. قرآن در آیاتی حیات و ممات موجودات و روزی‌رسان همه آنها را خداوند می‌داند."

"- اَقُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ" (یونس، ۳۱)، "بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد و یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم‌ها است و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می‌سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ به زودی (در پاسخ) می‌گویند: خدا، بگو پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید (و از خدا نمی‌ترسید)؟!"

"- وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ" (هود، ۶)، "هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه روزی او بر خدا است، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است."

"- هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (غافر، ۶۸)،

"او کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند، و هنگامی که چیزی را اراده کند، تنها به آن می‌گوید: موجود باش! او نیز بلافاصله موجود می‌شود."

امیرالمومنین علی (ع) در عباراتی به این نوع کارگردانی خداوند و یا توحید ربوبی اشاره می‌کند و بر آن است که حیات و نورانیت و غنا و قوت هر موجودی به خداوند است و همه موجودات به غنا و قوت الهی موجودند.

"وَهُوَ حَيَاةٌ كُلُّ شَيْءٍ وَ نُورٌ كُلُّ شَيْءٍ" (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۳۰)،

"و اوست که حیات هر چیز و نور هر چیزی است."

"كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غِنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَ عِزُّ كُلِّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ" (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹)، "هر شیء خاشع و قائم به خدا است و خدا غنای هر فقیر و عزت هر ذلیل و قوت و نیروی هر ضعیفی است."

"- ۳ بیدک ناصیه کل دابّه، و الیک مصیر کل نسّمه ... (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹)،

"مهار هر جنبنده‌ای در کف تو، و بازگشت هر انسانی به سوی توست."

این که آقای سروش می‌گوید خدا به هر دردی نمی‌خورد و حضوری در حوادث عالم ندارد، از ایشان سوال می‌شود پس چه کسی کارگردان عالم هستی است؟

بت پرستان در توحید در خالقیت مشکلی نداشتند و بر آن بودند که خدا، خالق همه موجودات است، اما تدبیر برخی از حوادث از جمله حادثه جنگ را بر عهده خدا نمی‌دانستند و از این رو آنها به بت‌ها متوسل شده و در جنگ‌هایی آنها را با خود حمل می‌کردند. قرآن چنین اعتقادی را به شدت مورد نهدی قرار می‌دهد، "وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا" (مریم، ۸۱)، "آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کردند تا مایه عزتشان باشد (چه پندار خامی؟)".

و نیز قرآن در آیه دیگر می‌فرماید:

"وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ" (یس، ۷۴)،

"آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند، به این امید که یاری شوند."

هدف بت‌پرستان از پرستش بت‌ها، آن بود که معتقد بودند که خداوند به هر دردی نمی‌خورد، زیرا حضوری در برخی از حوادث عالم ندارد و این اله‌ها (غیر از خدا) هستند که در این حوادث دخالت می‌-

کنند و از این رو، به اله‌ها و بت‌ها احترام کرده و مورد پرستش قرار می‌دادند تا در جنگ‌ها و حوادث دیگر به کمک آنها بیایند.

با توجه به این مطلب، از جناب آقای دکتر سروش سوال می‌شود، مشکل بت‌پرستان چه بود که این قدر مورد مذمت قرآن قرار گرفته‌اند؟ آنها هم اعتقاد داشتند که خدا به هر دردی نمی‌خورد و در برخی حوادث، پای خدا در میان نیست و به جای خدا اله‌ها و بت‌ها این وظیفه را به عهده گرفته‌اند.

حال سوال این است که اگر خدا به هر دردی نمی‌خورد و در برخی حوادث حضور ندارد، چه کسی مدبر آن حوادث است؟ آیا آن مدبر غیر خدا خود قوی و غنی مطلق است یا ضعیف و مخلوقی از مخلوقات الهی که حدوث و بقاء آن به دست خدا است؟

اگر آن مدبر فرضی، موجودی کامل و مستقل و بی‌نیاز از خدا است که با توحید در خالقیت و توحید در ذات سازگار نیست و نوعی شرک است که دلایل عقلی و نقلی معتبر بر خلاف آن است. اگر آن مدبر فرضی مخلوقی از مخلوقات الهی است که حدوث و بقای آن به دست خدا است، در نتیجه علت حقیقی خدا است، نه مدبر فرضی. بنابراین، در همه حوادث، خداوند حضور دارد.

بنابراین، این سخن که خدا به هر دردی نمی‌خورد و در هر حادثه خاص حضور ندارد، خطای محض است که با عرض معذرت بیشتر شبیه اعتقاد بت‌پرستان عصر جاهلیت است.

همچنین، براساس مطالب فوق، نتیجه می‌گیریم که خدا علاوه بر این که به درد تنهایی ما می‌خورد، به درد زندگی اجتماعی ما هم می‌خورد، به درد زندگی بین‌الملل ما هم می‌خورد. درست است که زندگی مدرن، تنها نقش خدا را در خلوت و تنهایی انسان می‌داند، ولی مشکلات انسان مدرن هم از همانجا شروع شد که در حیات اجتماعی و بین‌المللی خود، نقشی برای خدا قایل نیست. هدایت‌گر جامعه باید مأذون از طرف خدا (حداقل در اوصاف) و قوانین این اجتماع نیز باید از جانب خدا باشد.

"وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ" (مائده، ۴۵)،

"و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده، حکم نکند، ستمگر است."

توحید با همه ابعادش باید در همه زندگی ما تجلی کند. زندگی موحدانه، اینگونه نیست که در خلوت و تنهایی با خدا عشق‌ورزی کرد، ولی در صحنه اجتماع و حوادث جهان با خدا عشق‌ورزی نداشته باشد. در خلوت بر خدا توکل کند، ولی در کارهای اجتماعی و مهم خود به خدا توکل نداشته باشد.

این اعتقاد، که خدا به هر دردی نمی‌خورد و فقط به درد تنهایی روح می‌خورد، اعتقاد به شکلی از سکولاریسم است که شدیداً مورد مذمت قرآن بوده و همچنین اعتقاد به حکومت جهانی و عادلانه حضرت ولی عصر(عج) بیانگر آن است که دخالت دین در عرصه مسایل اجتماعی و حکومتی، آموزه‌ای دینی است، زیرا که یکی از اهداف پیامبران، اجرای عدالت در جامعه است،

"وَأْمُرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ" (شورا، ۱۵)، "و مأمورم در میان شما عدالت کنم."

قرآن از زبان پیامبر(ص) نقل می‌کند که مأمور شدم که میان شما عدالت را برپا سازم و تحقق عدالت کامل در جامعه بین‌الملل به دست مهدی موعود(عج) صورت می‌گیرد.

مساله شرّ و کرونا

آقای دکتر سروش در بخش دیگری از مصاحبه (در باب تغییر و رنسانس الهیات اسلامی و یا سکولاریسم شیعی و کرونا) چنین می‌گوید:

"اینها (حادثه کرونا) نمی‌توانند بنیان ستبری را تکان بدهد. من تنها امیدی که دارم، که امید ضعیفی هم هست، این است که مساله شرّ در الهیات اسلامی به طور کلی و در ایران جدی گرفته شود. چون فلسفه اسلامی به مساله شرّ کماهو حقه پرداخته است. الان ما از رنسانس اروپا سخن گفتیم. یکی از مهمترین مولفه‌ها در رنسانس اروپا قصه شرور بود. این که ما باید از نو ارتباط خود را با خدا تعریف کنیم."

نقد:

از مطالب ایشان برمی‌آید: در اروپا بعد از رنسانس مساله شرّ را جدی گرفتند، اما در الهیات اسلامی همانند آنجا مساله شرّ جدی گرفته نشده است. در اروپا با توجه به جدی گرفتن مساله شرّ، ارتباط خود را با خدا

از نو تعریف کردند: (از تعابیر دیگر ایشان برمی آید که در حادثه ویروس کرونا که یک پدیده شرّ گونه است، نباید پای خدا را به میان کشید، زیرا خدا به هر دردی نمی خورد).

توضیح:

در الهیات اسلامی، ابتدا خدا ثابت می شود و سپس ارتباط خدا به عنوان خالق و مدبر جهان با جهان مورد توجه قرار می گیرد. در الهیات اسلامی، مساله شرور (اعم از شرور طبیعی مانند زلزله، سیل و آتشفشان و... و شرور اخلاقی مانند قتل، غارت دزدی و جنگ و...) معضل جدی برای باور به خدا نیست و سازگاری کامل بین جهان مادی واجد شرور و اعتقاد به خدا وجود دارد. برخی از راه حل های معضل شرور در الهیات اسلامی به اجمال عبارتند از:

۱. شرّ، به دلیل فلسفی و عقلی، امر عدمی است.

۲. شرّ لازمه جهان مادی است، و خیر خلق جهان مادی بیشتر از عدم خلق آن است.

۳. شرّ، ناشی از آزادی انسان است.

۴. شرّ ناشی از جزیبی نگری است.

۵. شرّ ناشی از جهل انسان است.

۶. شرّ، علت شکوفا شدن استعدادها و فضایل اخلاقی و عاملی برای غفلت زدایی و هدیه ای به بندگان خاص و عاملی برای ابتلاء و آزمون الهی است.

اما مساله شرّ در غرب واقعاً یک معضل است و از بعد از رنسانس یا قائل به:

۱. ناسازگاری منطقی وجود خدا و شرّ هستند.

۲. شر (مخصوصاً شرّ گزاف) را به عنوان شاهد و دلیلی بر عدم وجود خدا می دانند.

۳. شرّ، با صفات مطلق و کمال مطلق خدا ناسازگار است یا به تعبیری خدا، قدرت لازم را برای از بین بردن شرور ندارد. از این رو، خدا ناباوران، یکی از مهمترین دلایل انکار وجود خدا را مساله شرّ می‌دانند. البته شایسته ذکر است که هم در جهان غرب و هم در میان متفکران اسلامی، انتقادات جدی به این دیدگاه‌ها وارد نموده‌اند و دلایل مدافعان ناسازگاری وجود خدا و شرّ را ناکافی و نارسا می‌دانند و حتی فیلسوفی مانند مرلین مک کورد آدامز، نه تنها شرّ را با وجود خدا ناسازگار ندانسته، بلکه شرّ را به عنوان راه و دلیلی بر اثبات وجود خدا بیان نموده است.

از این رو، رویکرد فیلسوفان اسلامی به مساله شرّ با رویکرد متفکران مغرب زمین کاملاً متفاوت است. متفکران مغرب زمین از درد و رنج آغاز می‌کنند و برای توجیه آن با مشکلات زیادی مواجه می‌شوند. در صورتی که فیلسوفان اسلامی ابتدا از طریق مخلوقات، خدا را اثبات و سپس به مساله شرور می‌پردازند. تفاوت دیگر بین الهیات غربی و اسلامی آن است که در مغرب زمین رنج و درد را با شرّ مساوی می‌دانند و از این رو با مشکلات زیادی مواجه شده‌اند، در صورتی که میان رنج و شرّ تفاوت است. رنج یک مفهوم حسی، ولی شرّ یک مفهوم عقلی است. چه بسا با پشتوانه یک ایدئولوژی و جهان‌بینی، نه تنها، رنج، شرّ نیست، بلکه مطلوب نیز می‌باشد. مانند دانشمندانی که با شوق و ذوق رنج کشف حقایق و قوانین علمی را تحمل می‌کنند و یا ورزشکارانی که جهت نیل به قهرمانی به استقبال رنج تمرین‌های سخت می‌روند و چه زیبا عقیده بنی هاشم زینب کبری (ع) بعد از حادثه کربلا فرمود: "ما رأیتُ اَلاً جمیلاً".

به قول آن فیلسوف رواقی که از شدت درد فریاد می‌زد، ای رنج، هرچند مرا بیازاری نخواهم پذیرفت که تو شری، زیرا با آن که آه و فغان آن فیلسوف گواه بدی رنج است، با این حال او دلیلی ندارد که آن را شر بشمرد، چرا که رنج از ارزش شخص او نمی‌کاهد، بلکه فقط او را در وضعیت ناخوشایند و دشواری قرار می‌دهد، در صورتی که یک دروغ ارزش عزت نفس او را می‌کاهد.

بنابراین، تفاوت الهیات اسلامی با غربی هم در رویکرد و پرداختن به مساله شر است و هم در یکسان انگاشتن رنج و شر. تعجب آن است که آقای دکتر سروش آرزو می‌کند که همان گونه که مساله شرّ برای الهیات غربی مشکل آفرین است و در اعتقاد به وجود خدا مشکل پیدا کرده‌اند و خدا را عاجز از رفع شرور می‌دانند، در الهیات اسلامی نیز این گونه شود و از نو ارتباط خود را با خدا تعریف کنند.

خداوند در قرآن به راز شرور اشاره می‌نماید.

"وَلْيَبْلُوكُمْ بَشَىٰ مِنْ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ" (بقره، ۱۵۵)،

"قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی، و کمبود میوه‌ها آزمایش می‌کنیم و بشارت ده به استقامت‌کنندگان!"

خداوند در این آیه، راز شرور را نیل به فضیلت و کمال و صبر می‌داند. آدمی اگر بخواهد به پاره‌ای از فضایل و کمالات اخلاقی و انسانی برسد، باید بر مشکلات و موانع غلبه پیدا کند. انسان به سهولت به مقام صبر و شجاعت نمی‌رسد. شجاعت و صبر، فضیلتی است که در آن غلبه بر موانع و ترس و مرگ نهفته است. خداوند در مورد حضرت ابراهیم می‌فرماید: ابراهیم بعد از آن که از آزمون‌های سخت موفق بیرون آمد، به مقام امامت رسید، "وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ" (بقره، ۱۲۴)،

"(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او به خوبی از عهده آزمایش برآمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقام‌اند."

در روزگار ما می‌توان به امام خمینی و فرماندهان دلاور و شجاع و با فضیلت سپاه اسلام و در رأس آنها شهیدحاج قاسم سلیمانی و... اشاره نمود که بر اثر غلبه بر سختی‌ها و ناملایمات و ترس و مرگ به مقام صبر و شجاعت رسیدند و چه نیکو مورد تمجید دوست و دشمن قرار گرفته‌اند.

بنابراین، امید و آرزوی دکتر سروش در باب از نو تعریف کردن ارتباط انسان با خدا با پرداختن جدی‌تر به مسأله شرور، وجهی ندارد.

در پایان از خداوند منان می‌خواهم که توفیق فهم صحیح دین اسلام را به همه ما عنایت بفرماید.